

The Rejection of the Belief in the Existence of God and the Different Solution Offered by Virtue-based Epistemology

*Saeedeh Fakhar Noghani**

Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Almustafa International University, Mashhad Branch, Mashhad, Iran

(Received September 1, 2019; Accepted: January 11, 2020)

Abstract

The intelligibility of the belief in the existence of God is the most important issue in religious epistemology. Zagzebski's conception of virtue-based epistemology both criticizes the externalist and individualist viewpoints of reformed epistemology and emphasizes the voluntariness of the belief and its influence by the community. In this stance, the authoritativeness of the religious belief is explained based on the virtue of "epistemic trust" on oneself and other members of the epistemic community. Therefore, the believers' belief in the existence of God at different times and places can be the basis of the authoritativeness of one's belief in the existence of God. This issue has been explained via an argumentation that indicates the superiority of epistemic universality over epistemic self-determinism and epistemic self-centrism.

Keywords: Virtue-based Epistemology, Epistemic Trust, Authoritativeness of religious beliefs, Zagzebski.

*Corresponding Author: fakharsa8@gmail.com

فلسفه دین، دوره ۱۷، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۹
صفحات ۲۳۴-۲۱۳ (مقاله پژوهشی)

انکار معقولیت باور به وجود خدا و راه حل متفاوت معرفت‌شناسی فضیلت‌محور

سعیده فخار نوغانی*

استادیار، گروه فلسفه و کلام اسلامی، جامعه المصطفی، مشهد، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۶/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۱)

چکیده

معقولیت باور به وجود خدا مهم‌ترین مسئله معرفت‌شناسی دینی است. معرفت‌شناسی فضیلت‌محور در تقریر خانم زاگزیسکی ضمن نقد نگاه برون‌گرایانه و فردگرایانه معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، بر اختیاری بودن باور و تأثیرپذیری آن از اجتماع تأکید می‌کند. در این دیدگاه حجیت باور دینی بر مبنای فضیلت «اعتماد معرفتی» به خود و به دیگر افراد جامعه معرفتی تبیین می‌شود. در نتیجه باور مؤمنان به وجود خداوند در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، می‌تواند مبنای حجیت باور من به وجود خدا باشد. این مسئله در استدلالی که برتری جهانشمولی معرفتی را بر خودمختاری معرفتی و خودرأیی معرفتی نشان داده، تبیین شده است.

واژگان کلیدی

اعتماد معرفتی، حجیت باور دینی، زاگزیسکی، معرفت‌شناسی فضیلت‌محور.

مقدمه

معرفت‌شناسی دینی نگاهی فرادینی و معرفت‌شناختی به دین و باورهای دینی است. این رویکرد برون‌دینی با پاسخگویی به مهم‌ترین پرسش‌های معرفت‌شناختی در تفکر معاصر، به تقویت یا تضعیف دین می‌پردازد. مهم‌ترین مسئله مطرح در این حوزه، عقلانیت باورهای دینی است.

در میان رویکردهای موجود در معرفت‌شناسی دینی، رویکرد معرفت‌شناسی فضیلت‌محور شاید پیشنهاد متفاوتی برای حل مسئله عقلانیت باورهای دینی داشته باشد. مفهوم محوری در رویکرد فضیلت‌محور، تأکید بر توجیه فاعل شناسا به جای توجیه باور است. فاعل شناسا به دلیل بهره‌مندی از فضایل معرفتی، فضیلت‌مند بوده و باورهای حاصل از این فضایل موجه خواهند بود. معرفت‌شناسی فضیلت‌محور تقریرات گوناگونی دارد که یکی از آنها معرفت‌شناسی فضیلت‌محور با رویکرد نوارسطویی است. نظریه پرداز مشهور این تقریر خانم زاگزبسکی است که فضایل عقلانی را معادل با فضایل اخلاقی معرفی می‌کند.^۱

این مقاله با عرضه کردن مسئله اصلی معرفت‌شناسی دینی، یعنی معقولیت باورهای دینی به رویکرد فضیلت‌محور زاگزبسکی، در پی آن است که تأثیر این رویکرد را در حل مسئله معقولیت باورهای دینی بررسی کند. بدیهی است طرح این دیدگاه جدید از سوی زاگزبسکی، مسوق به نقد رویکردهای پیشین، به ویژه رویکرد معرفت‌شناسی اصلاح‌شده بود. مفهوم محوری اندیشه زاگزبسکی در این بحث، فضیلت «اعتماد به خود»^۲ است.

1. For more information see DePaul, M. & Zagzebski, L., and *Intellectual Virtue: Perspectives from Ethics and Epistemology*, Oxford: Clarendon Press, 2003.

& zagzebski, I. & fairweather, A *virtue epistemology: essays on epistemic virtue and responsibility*, Oxford: oxford University Press, 2001.

& Zagzebski, Linda, "From Reliabilism to Virtue Epistemology" *The Proceedings of the Twentieth World Congress of Philosophy*, 5(2000): 173-179.

& "Virtue in Ethics and Epistemology", *Proceedings of the American Catholic Philosophical Association*, 71 (1997): 1-17.

& *Virtues of the Mind: An Inquiry into the Nature of Virtue and the Ethical Foundations of Knowledge*, Cambridge: Cambridge University Press, 1996.

2. Trust

ظرفیت‌سنجی معرفت‌شناسی اصلاح‌شده در تبیین معقولیت باورهای دینی

راهبرد معرفت‌شناسی اصلاح‌شده در زمینه باورهای دینی، نفی قرینه‌گرایی و اعتقاد به «واقعاً پایه بودن» باورهای دینی خواهد بود. این ایده در پلانتینگا مبتنی بر تغییر ملاک برای انتخاب باورهای پایه مبتنی است. از نظر پلانتینگا برای معرفی باورهای پایه، باید به گزاره‌های موجود مراجعه کرد و از میان آنها باورهایی را برگزید که افراد به طور متعارف به پایه بودن آنها اذعان دارند. بدیهی است که یک مسیحی مؤمن، باور به وجود خدا را یک باور پایه تلقی می‌کند، لذا هیچ دلیلی وجود ندارد که ما این باور را باور پایه ندانیم (See. Plantinga, 1982: 196).

در این دیدگاه یک باور به لحاظ معرفت‌شناختی، زمانی معرفت تلقی می‌شود که علاوه بر صدق، از تضمین نیز برخوردار باشد. به همین نحو باور به وجود خدا را می‌توان یک باور دارای تضمین و در نتیجه یک باور پایه تلقی کرد. پلانتینگا با استفاده از مدلی که از ترکیب آرای آکویناس و کالون به دست آمده است، به تضمین باورهای دینی اشاره می‌کند. بر طبق این مدل یک قوه شناختاری در انسان وجود دارد که می‌توان آن را حس الوهی نامید. این حس یک قوه مولد باور محسوب می‌شود که به نحو غیراختیاری در شرایط مناسب (مواجهه با شگفتی‌های عالم یا احساس گناه) باورهایی را راجع به آفریدگار عالم تولید می‌کند که مبتنی بر هیچ‌یک از باورهای ما نیست. در نتیجه یک باور واقعاً پایه است. به عبارت دیگر باورهای به دست آمده از این حس الوهی، نتیجه استدلال و استنتاج از دیگر باورهای ما نخواهد بود؛ بلکه همین که انسان در وضعیت‌های فوق‌الذکر قرار می‌گیرد، باور به اینکه خداوند وجود دارد، در او شکل می‌گیرد. در این صورت می‌توان این باور را یک باور پایه دانست (See. Plantinga, 2000: 161 - 170).

خانم زاگزیسکی برای مقایسه معرفت‌شناسی اصلاح‌شده با سایر نظریه‌های معرفت‌شناسی و نیز مقایسه با الهیات سنتی کاتولیک به ویژگی‌های محوری معرفت‌شناسی اصلاح‌شده اشاره و قابلیت‌ها و نقص‌های این رویکرد را در مواجهه با مسئله عقلانیت باور به وجود خدا، بر اساس آنها ارزیابی می‌کند که در ادامه به آن اشاره خواهد شد:

1. Really Basic

ویژگی‌های معرفت‌شناسی اصلاح‌شده

معرفت‌شناسی اصلاح‌شده مانند تقریباً بیشتر معرفت‌شناسی‌های معاصر آمریکایی، بر روی باورهای افراد تأکید می‌کند. مقصود از باور نیز «حالت خاص باور کردن»^۱ است، نه گزاره‌ای که به آن باور پیدا می‌کنیم. ویژگی موجه بودن یا جواز داشتن ویژگی باور است، نه صاحب باور؛ همان‌طور که در اخلاق، ویژگی صحیح بودن مربوط به عمل است نه عامل آن.

دومین ویژگی معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، برون‌گرایی است. تمایز اصلی میان رویکردهای درون‌گرا و برون‌گرا در معرفت‌شناسی، به این مسئله بازمی‌گردد که برون‌گرایان دسترسی فاعل شناسا به معیار توجیه یا جواز را لازم نمی‌دانند، در حالی که درون‌گرایان بر آگاهی فاعل شناسا از توجیه و جواز باور خود تأکید دارند. نتیجه مهمی که متفرع بر این تمایز است این خواهد بود که رویکرد برون‌گرایی به دلیل عدم پذیرش آگاهی فاعل شناسا از حالت‌های باوری خود، تسلط و کنترل بر باور را نمی‌پذیرد؛ لذا به شانس معرفتی فاعل شناسا پیوند می‌خورد. در نتیجه یک نظریه هر چه برون‌گراتر باشد، بیشتر به شانس معرفتی قائل است و بیشتر در زمره نظریه‌های غیراختیارگرایانه^۲ قرار می‌گیرد. (Zagzebski, 1993: 201).

پذیرش برون‌گرایی و نتایج آن به دلیل یک دغدغه معرفت‌شناختی دینی است. معیار پلاتینگا این بوده که اگر قوای شناختاری فاعل شناسا به‌درستی عمل کند، او دارای معرفت خواهد بود و این فرایند برای حالت آگاهانه او در دسترس نیست. در نتیجه تحت کنترل او نیز نخواهد بود. خدا باورانی که قوای آنها به‌درستی عمل می‌کنند، شانس معرفتی بسیار خوبی پیدا می‌کنند و قوای آنها به‌درستی عمل می‌کند. در مقابل ملحدانی که کفر آنها به درست عمل نکردن قوای آنها مربوط می‌شود، به بدشانسی معرفتی محکوم هستند (Zagzebski, 1993: 202).

موضع‌گیری پلاتینگا و همفکران او در این بحث، مبتنی بر انکار اختیارگرایی شناختاری است. ولترستورف نیز به‌صراحت این تبیین کالوینیستی را می‌پذیرد که خداوند تمایلی طبیعی را

1. Particular state of believing

2. Non voluntarism

در ذات انسان‌ها نهاده است که به خدا ایمان داشته باشند. این فرایند طبیعی به باوری منجر می‌شود که نتیجه آن خارج از کنترل و آگاهی مؤمن است. او بیان می‌کند: «آیا خداوند این قدر قدرت و اختیار ندارد که چیزی را برای فردی منکشف کند، بدون آنکه برای اثبات آن قراین خوبی را در اختیار او بگذارد؟ آیا او نمی‌تواند اعتقادی مستحکم را در یک فرد ایجاد کند؟ اگر نمی‌خواهیم باور کنیم که او با ما صحبت می‌کند، پس چرا با ما صحبت می‌کند. اگر او می‌خواهد که ما ایمان بیاوریم، آیا ما مجاز نیستیم که ایمان بیاوریم؟» (Zagzebski, 1993: 203) نتیجه دیدگاه مذکور این است که ما در باور به وجود خدا، حداقل تا این اندازه که هیچ وظیفه معرفتی‌ای را نقض نکرده‌ایم، موجه هستیم (Zagzebski, 1993: 204).

در تفکر غیراختیارگرایانه ماوردوس می‌توان فرض کرد که «فردی که در طول زندگیش هیچ باوری به وجود خدا ندارد، شبی به خواب رود و صبح با اعتقادی راسخ به وجود خدا از خواب بیدار شود. آیا نمی‌توانیم بپذیریم که خداوند در طول شب، این باور را در او ایجاد کرده است. حداقل می‌توان این تأثیر را در حیطه قدرت مطلق الهی محتمل فرض کرد» (Zagzebski, 1993: 205).

سومین ویژگی فردگرایی است. در معرفت‌شناسی اصلاح‌شده توجیه یا جواز به شخص^۲ وابسته خواهد بود. جواز ویژگی یک باور محسوب می‌شود که یک فرد صاحب آن است نه یک جامعه. البته می‌توانیم بحث پلانتینگا را به شرایط اجتماعی لازم برای درست عمل کردن قوای شناختاری مرتبط کنیم، اما خود رفورمیست‌ها^۳ به‌صراحت بسیاری از شرایط اجتماعی توجیه یا نقض‌کننده‌های توجیه را رد می‌کنند (Zagzebski, 1993: 206).

بررسی مؤلفه‌های اصلی معرفت‌شناسی اصلاح‌شده

خانم زاگزبسکی معتقد هستند که مؤلفه اول معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، به این خاطر است که این معرفت‌شناسی از جمله معرفت‌شناسی‌های معاصر آمریکایی است؛ در نتیجه این

-
1. Individualism
 2. Person-relative
 3. Reformists

مؤلفه از باورهای دینی متأثر نیست. اما مؤلفه دوم و سوم این نظریه به ریشه‌های کالوینیستی آن بازمی‌گردد. دیدگاه کالون درباره وجود باورهای خدا باورانه این است که خداوند میل طبیعی در ما ایجاد کرده است که به او ایمان داشته باشیم. اما این میل طبیعی به دلیل گناه اولیه آسیب دیده است. فردی که قوای او بر اساس طرح خداوند به درستی کار می‌کند، به طور اتوماتیک به خدا اعتقاد دارد. به همان شکلی که نسبت به جهان خارج یا اذهان دیگر یا گذشته خود باور دارد. بر اساس این دیدگاه، باورهای دینی یک فرد، نتیجه فرایند خودآگاهانه فرد نیست. بدیهی است که بعد غیراختیاری این نظریه با رویکرد کالوینیستی درباره هبوط انسان مرتبط است. گناه ذاتی تأثیر مخربی بر قوای شناختاری و اراده انسانی گذاشته است، و در نتیجه باورهای دینی انسان نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد. (Zagzebski, 1993: 207)

عنصر فردگرایی در معرفت‌شناسی اصلاح‌شده نیز با ریشه‌های کالوینیستی آن پیوند خورده است. پلاتینگا، ولترستورف و ماوردوس مبنای ایمان دینی را تجارب دینی فردی می‌دانند و در نتیجه روابط اجتماعی را مبنایی برای تحلیل باورهای دینی نمی‌دانند. اما در مقابل فلسفه کاتولیک متمایل به جنبه‌های اجتماعی باورهای انسانی به‌ویژه باورهای مبتنی بر وحی است. کاتولیک‌ها باورهای دینی را به لحاظ اجتماعی ارزیابی می‌کنند نه فردی؛ زیرا دریافت‌کننده وحی در تفکر آنها کلیساست و اعتبار وحی به اعتبار هیچ فرد خاص یا هیچ تجربه دینی خاصی مبتنی نیست. در این دیدگاه کلیسا از جواز معرفتی برخوردار است و نه افراد، بنابراین شرایط توجیه یک باور شرایطی است که برای کلیسا در نظر گرفته می‌شود (Zagzebski, 1993: 208).

معرفت‌شناسی فضیلت‌محور

خانم زاگزبسکی بعد از تحلیل مؤلفه‌های معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، رویکرد فضیلت‌محور را به‌عنوان یک رویکرد جایگزین معرفی می‌کند. از نظر ایشان رویکرد فضیلت‌محور با الهیات کاتولیک سازگاری دارد و می‌توان موارد زیادی از فضایل را به کمک آن معرفی کرد، اما تأکید می‌کند که این نظریه معرفت‌شناختی اعتبار و حجیت خود را از الهیات

کاتولیک نگرفته است. در معرفت‌شناسی فضیلت‌محور معرفت، باور صادق مبتنی بر فضایل معرفتی است. فضیلت معرفتی مؤلفهٔ هنجارینی^۱ محسوب می‌شود که با قرائت برون‌گرا و غیراختیارگرایانه معرفت‌شناسی اصلاح‌شده تفاوت زیادی دارد. برای مشخص شدن تفاوت‌های میان این دو رویکرد، باید مؤلفه‌های رویکرد فضیلت‌محور بررسی شود. اما پیش از آن پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی دربارهٔ ذات انسان وجود دارند که باید به بیان آنها پردازیم.

پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی رویکرد فضیلت‌محور

در تنظیم یک نظریهٔ معرفت‌شناختی، باید اموری را دربارهٔ ذات انسان فرض بگیریم. این پیش‌فرض‌ها را می‌توان در این موارد خلاصه کرد:

الف) انسان‌ها مخلوقاتی دارای معرفت و عموماً در شکل‌گیری و حفظ باورهای خود معقول هستند. جهان خارج نیز در اکثر موارد با قوای شناختاری ما مطابقت دارد. پس ما می‌توانیم به عقل، احساس، حافظه و تا حدی به حس مشترک خود اعتماد کنیم (Zagzebski, 1993: 210)؛

ب) قوای شناختاری انسان خطاپذیرند و شاید در برخی از موارد، به واقعیت دست پیدا نکنند؛ اما در اغلب موارد به باورهای صادقی منجر می‌شوند که برای یک هدف واقع‌گرایانه کافی است؛

ج) انسان‌ها ذاتی اجتماعی دارند و این یعنی فرایند کسب باور مبتنی بر واکنش‌های پیچیدهٔ دیگر افراد است. ما در یادگیری زبان، یادگیری قانون‌های تعقل، حفظ معرفت در حافظهٔ جمعی و در تفسیر و تبیین تجارب بشری، نمی‌توانیم جدا از جامعه عمل کنیم؛

د) انسان‌ها موجوداتی به خوداندیشنده^۲ هستند. یعنی از ذات خود آگاهند. این یعنی ما می‌توانیم از حالت‌های شناختاری خود آگاه باشیم.

-
1. Normative
 2. Self-reflective

مؤلفه‌های معرفت‌شناسی فضیلت‌محور

الف) اختیاری بودن باور

اختیاری بودن باورها، مسئله اصلی معرفت‌شناسی دینی است. از نظر خانم زاگزیسکی نقش انتخاب در عمل بسیار اغراق شده است؛ به این صورت که اعمالی که از فرایند انتخاب حاصل می‌شوند، در زمره اعمال اختیاری قرار می‌گیرند. اما اگر قرار باشد که اخلاق تنها بر این دسته از اعمال به کار برده شود، محدوده امور اخلاقی بسیار کم خواهد بود. علاوه بر این حتی افعال اختیاری نیز مبتنی بر فرایندهای غیراختیاری پیشینی هستند. باورها و نگرش‌هایی که مقدم بر عمل است، امور غیراختیاری محسوب می‌شود. نتیجه اینکه اختیار^۱ را نباید به انتخاب^۲ (که فقط شامل برخی از اعمال می‌شود) محدود کرد.

از نظر خانم زاگزیسکی، اختیار وسیع‌تر از انتخاب است؛ زیرا رفتارهایی از جمله حسادت کردن، خندیدن به مشکلات یک فرد را می‌توان مثال زد که در ظاهر غیرانتخابی هستند، ولی خطای اخلاقی محسوب می‌شوند (Zagzebski, 1993: 212).

ب) صدق و داعی صدق

مهم‌ترین مسئله در بحث صدق این است که آیا صدق امری بیرونی است یا با شاخصه‌های امور درونی ارزیابی می‌شود. برخی معتقدند که صدق، یک مؤلفه بیرونی است و صادق بودن جهان بیرون برای صادق بودن باور کفایت می‌کند. اما از منظر دیگری، صدق جنبه درونی هم دارد. شاید دو فرد (یا یک فرد در دو موقعیت متفاوت) گزاره‌ای را تصدیق کنند و هر دو، در حالت ذهنی یکسانی باشند؛ اما یکی صادق باشد و دیگری صادق نباشد. این یعنی کیفیات پدیدارشناختی حالت‌های ذهنی به‌تنهایی برای تشخیص اینکه یک گزاره، صادق و در نتیجه معرفت است، کافی نیست و باید درجاتی میان مؤلفه‌های درونی و بیرونی از معرفت قائل شویم. به همین منظور در معرفت‌شناسی فضیلت‌محور به یک مؤلفه درونی از صدق نیز اشاره می‌کند و آن داعی صدق است. مفهوم داعی صدق در مواجهه با

1. voluntary

2. choice

این سؤال پدید می‌آید که چرا به دنبال کسب صدق هستیم؟ ارسطو در متافیزیک خود بیان می‌کند که «همه انسان‌ها ذاتاً مایل هستند که بدانند» و این یعنی ما به دلیل ارزش ذاتی صدق و نه ارزش ابزاری آن، طالب صدق هستیم. پس صدق فی‌ذاته ارزشمند است و این همان داعی صدق محسوب می‌شود. بدیهی است که داعی صدق یعنی تمایل ما به صدق، به جهت ارزش ذاتی آن امری درونی است؛ زیرا ما تمامی فرایندهای معرفتی خود برای کسب باور را، بر اساس تمایل درونی خود تنظیم می‌کنیم. مثلاً فرایند حدس و شانس را فرایندی قابل اعتماد نمی‌دانیم، زیرا به شکل درونی می‌فهمیم که این فرایند منتهی به صدق نمی‌شود. حدس زدن ریسک خطا را بالا می‌برد و این با داعی صدق سازگار نیست. ذات ما تشخیص می‌دهد که ما باید هم فرایندهای قابل اعتمادی برای شکل‌گیری باور داشته باشیم و هم نسبت به آن مسئول هستیم. طبق پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی که قبل از این مطرح شد، ما از ذات انسانی خود آگاه هستیم و می‌دانیم که حدس زدن فرایند قابل اعتمادی برای کسب صدق نیست.

خانم زاگزیسکی در اینجا تفاوت دیدگاه خود را با رویکردهای وثاقت‌گرا بیان می‌کند. در رویکردهای وثاقت‌گرا، رابطه میان فرایندهای شناختاری و اعتمادپذیری یک رابطه غایت - ابزار است، در حالی که در رویکرد فضیلت‌محور، فضایل معرفتی فقط به خاطر اینکه به کسب باورهای صادق منتهی می‌شوند، ارزشمند نیستند؛ بلکه به این دلیل ارزشمند هستند که تولید باورهای صادق، همراه با داعی صدق است (Zagzebski, 1993: 214).

ج) مؤلفه اجتماعی معرفت

خانم زاگزیسکی به بعد اجتماعی معرفت تأکید زیادی دارد. تبیین این امر با محوریت دو موضوع صورت گرفته است. اول اینکه باورهای ما ماهیتی مشارکتی دارد، زیرا اگر با فردی مواجه شویم که روش نادرستی را برای کسب باور به کار گرفته است، علاوه بر اینکه برای او احساس تأسف می‌کنیم، او را سرزنش نیز خواهیم کرد. همین امر نشان می‌دهد که توجیه باورهای من، مبتنی بر باورهای دیگران است. فرایندهای نادرست آنها بر نحوه باور کردن من تأثیر دارد. مسئله دوم مدلسازی فضیلت‌ها از الگوهای فضیلت‌مند است. این الگوها که در

اندیشه ارسطو برخوردار از حکمت عملی^۱ هستند، مبنای عمل و باورهای افراد خواهند بود. آنچه می‌توان در توصیف حکمت عملی بیان کرد، این است که حکمت عملی تحت هیچ قانون خاصی در نمی‌آید و فرد حکیم در همه شرایط، یک فرایند - تصمیم^۲ خاص را به کار نمی‌گیرد. در نتیجه برای کسب فضایل باید از رفتار حکیم تقلید کرد و رفتار او را شاخص و معیار توجیه قرار داد (Zagzebski, 1993: 215). سرمشق‌گرایی معرفتی از مسائل مهمی است که در اندیشه زاگزیسکی نقش محوری دارد. (See. Zagzebski, 2010: 41 - 56).

د) جایگاه فضیلت عقلانی در معرفت

در تعریف زاگزیسکی فضیلت یک ویژگی ممتاز اکتسابی در معنایی عمیق و پایدار است. فضایل در فرایندی که در یک زمان مشخص حاصل می‌شود، به وجود می‌آید. مؤلفه زمان در کسب فضایل نشان‌دهنده ویژگی عمیق بودن و پایدار بودن فضایل است و این امر، مسئول بودن فرد را نشان می‌دهد.

یک فضیلت دو مؤلفه دارد. اولین مؤلفه، انگیزه است. انگیزه را می‌توان حالتی دانست که از یک داعی خاص سرچشمه می‌گیرد. مقصود از داعی، احساسی است که عمل را به وجود می‌آورد و آن را جهت می‌دهد تا غایتی را با ویژگی‌های خاص مطلوب به وجود آورد (Zagzebski, 1996: 134 - 136).

شایان ذکر است که از دیدگاه زاگزیسکی این انگیزه در فضایل عقلانی دستیابی به صدق هستند. ضمن اینکه عشق به دستیابی به صدق ارزشی فطری و ذاتی دارد و از هیچ ارزش دیگری مشتق نشده است (Depaul & Zagzebski, 2003: 147).

مؤلفه دوم فضیلت، موفقیت است. به این معنا که در رسیدن به آن غایت خاص حتماً موفق است. انسان دارای فضیلت نیست، مگر اینکه در حصول آن غایت موفق باشد. مثلاً فرد منصف به گونه‌ای عمل می‌کند که در ایجاد وضعیت انصاف موفق است. افراد دارای

-
1. Phronesis
 2. Decision-procedure

فضیلت‌هایی مثل مهربانی، سخاوت و شجاعت، جهان را به شیوه خاصی می‌طلبند و موفقیت شایان توجهی در ایجاد آن دارند (Zagzebski, 1996: 136).

بر اساس تعریف فوق از فضیلت، خانم زاگزبسکی فهرستی از فضایل عقلانی را پیشنهاد می‌کند که بر اساس مدل ارسطویی، معادل با فضایل اخلاقی تصور می‌شوند. برخی از این فضایل عبارتند از خودمداری معرفتی^۱ و شجاعت عقلانی^۲، دقت^۳ و انصاف عقلانی^۴ و گشودگی ذهنی^۵ (Zagzebski, 2001: 5). فضیلت اعتماد که هم شامل اعتماد معرفتی به خود و اعتماد معرفتی به دیگران است، یکی از مبنایی‌ترین این فضیلت‌ها به‌شمار می‌رود

نقد معرفت‌شناسی اصلاح‌شده و اثبات برتری معرفت‌شناسی فضیلت‌محور

خانم زاگزبسکی بعد از تبیین هر دو رویکرد، به نقد معرفت‌شناسی اصلاح‌شده می‌پردازد. این نقدها را می‌توان به صورت خلاصه چنین دسته‌بندی کرد:

الف) مثال‌های ذکر شده در معرفت‌شناسی اصلاح‌شده از جمله مثال ماوردوس ناظر به فرایندهایی است که فاعل شناسا در آن هیچ نقشی نداشته است. مثلاً خداوند در خواب، ایمان راسخی به وجود خود را در فرد ایجاد کرده است. در چنین حالتی دستیابی به صدق کاملاً تصادفی خواهد بود و نمی‌تواند برای جواز یک باور کافی باشد. ایجاد باور توسط خداوند، به همان اندازه که باوری از روی حدس به‌دست آید، فرایند نامعتبری است (Zagzebski, 1993: 218).

ب) این مثال‌ها از آگاه بودن فاعل شناسا از حالت‌های معرفتی درونی خود غفلت می‌کند. در حالی که طبیعی است که چنین فردی بعد از بیدار شدن، باید نسبت به باورهایی که هیچ حافظه‌ای از آنها ندارد، نگران باشد؛

1. Intellectual autonomy
2. Intellectual courage
3. Intellectual carefulness
4. Intellectual fairness
5. Open mindedness

ج) باورهای ما در کانتکس اجتماعی حاصل می‌شود. در نتیجه باورهای ایجادشده در خلأ و به دور از فضای اجتماعی فرض‌شدنی نیست؛

ه) ما نسبت به باورهای خود کنترل و اختیار داریم و به همین دلیل، مسئولیت معرفتی خود را نسبت به آنها می‌پذیریم. در حالی که در معرفت‌شناسی اصلاح‌شده این مسئولیت نادیده انگاشته می‌شود (Zagzebski, 1993: 218 - 222).

معرفت‌شناسی دینی بر اساس رویکرد فضیلت‌محور

زاگزبسکی مدل جدیدی از عقلانیت را ارائه می‌کند. از نظر او پلانتینگا و همفکران او معتقد هستند که مدل عقلانیت، لزوماً نباید حاصل از استدلال باشد. در همین فضا می‌توان مدل عقلانیت فضیلت‌محور را مطرح کرد. عقلانیت شکلی از فضیلت است و آزمودن باورهای معقول در واقع، ارزیابی بر اساس حکمت عملی محسوب می‌شود. افراد بهره‌مند از حکمت عملی به یک شیوه خاص عمل نمی‌کنند. همچنین باورهای آنها نیز به یک شیوه خاص از استدلال محدود نمی‌شود. آنچه در اینجا اهمیت دارد، جایگاه فضایل عقلانی است که شکل‌گیری باورها بر اساس آن باشد. البته با این قید که فضایل عقلانی را معادل با فضایل اخلاقی تصور کنیم (Zagzebski, 1993: 222 - 223). در طرح جدید زاگزبسکی، فضیلت اعتماد یکی از مهم‌ترین و کلیدی‌ترین فضایل عقلانی است.

فضیلت «اعتماد معرفتی»

اعتماد معرفتی در ساده‌ترین تقریر خود از سوی زاگزبسکی، چنین تعریف شده است: «ما باید در خصوص آن قوایی که گمان می‌کنیم ما را به حقیقت (صدق) می‌رسانند، به خودمان اعتماد داشته باشیم. مراد من از اعتماد به خود حالتی است که در آن چنان از اعتمادپذیر بودن قوی خود خاطرجمع هستیم که انگار به فرض محال به سود این باور، که قوای ما روی هم‌رفته اعتمادپذیرند، دلایل غیردوری در اختیار داریم. البته ما به نفع اعتمادپذیری قوای خود دلایل غیردوری در دست نداریم، اما چنان عمل می‌کنیم که گویی داریم و به قوای خود چنان می‌نگریم که گویی در اعتمادپذیری آنها تردیدی نیست» (زاگزبسکی، ۱۳۹۲: ۱۳۶).

از نظر این فیلسوف، این اعتماد‌پذیری در زمینه همه قوای ادراکی از جمله حس، حافظه و حتی قوه عاطفه مطرح است. ما درباره عواطف خود نیز می‌توانیم مطمئن باشیم که درست عمل می‌کنند، زیرا بدون به‌کارگیری همین عواطف، نمی‌توانیم صحت یا نادرستی آنها را ارزیابی کنیم (زاگزبسکی، ۱۳۹۲: ۱۳۶).

این مفهوم در اندیشه زاگزبسکی با مفهوم «حجیت معرفتی»^۱ همراه است. نتیجه اعتقاد به حجیت معرفتی این است که می‌توان به گواهی افراد دیگر در یک جامعه معرفتی اعتماد کرد. این یعنی من می‌توانم در یک جامعه معرفتی قول دیگران را معتبر بدانم (Zagzebski, 2013: 293 - 306).

شایان ذکر است که این فضیلت عقلانی در نظام معرفت‌شناسی فضیلت‌محور رها نیست، بلکه توسط فضایل عقلانی دیگری تحدید یا تقویت می‌شود. مثلاً وقتی خود را چنان تربیت کنیم که نسبت به دلایل و شواهد جدید حساس باشیم یا از انتقاد دیگران نسبت به عقیده خود استقبال کنیم؛ در این صورت فضیلت اعتماد به خود را محدود کرده‌ایم. فضیلت‌های دیگری همچون نکته‌بینی عقلانی، دقت، گشوده بودن ذهن در برابر دلایل جدید، می‌تواند این مسئله را محدود کند. از طرفی فضایی همچون شجاعت فکری، ثبات قدم و مصمم بودن فضیلت اعتماد را تقویت می‌کنند. نکته مهم این است که پیش‌فرض این تحدید و تقویت این بوده که فضیلت اعتماد به خود، قابل اعتماد است و به همین دلیل، می‌توان آن را محدود یا موسع در نظر گرفت (زاگزبسکی، ۱۳۹۲: ۱۴۱).

فضیلت اعتماد را می‌توان در دو فرض اعتماد به خود و اعتماد به دیگران مطرح کرد. حال سؤال اینجاست که آیا می‌توانم همان‌طور که به قوای باوری خود اعتماد دارم، به قوای افراد دیگر نیز اعتماد داشته باشم. پاسخ مثبت زاگزبسکی به این سؤال، با نقد خودمرداری معرفتی همراه است که در بخش بعدی به آن اشاره خواهد شد.

کاربرد فضیلت اعتماد در حجیت باورهای دینی

زاگزبسکی در کتاب خود «حجیت معرفتی: تئوری اعتماد، حجیت و خودمرداری در باور» به

طرح مسئله معقولیت و حجیت در معرفت‌شناسی دینی می‌پردازد. سؤال اصلی این است که چگونه می‌توان باورهای دینی خود را، بر مبنای باورهای دینی دیگران موجه کرد؟ به عبارت دیگر سنت‌های موجود در یک جامعه دینی نشان می‌دهد که چگونه افراد آن جامعه درمی‌یابند که خداوند خودش و اهدافش را در آن جامعه آشکار کرده است. حال چگونه می‌توان با اکتنای به این آشکارشدگی خداوند در میان افراد آن سنت دینی، باورهای دینی خود را شکل دهیم؟ در پاسخ به این سؤال زاگزبسکی از فضیلت اعتماد استفاده و آن را با عنوان مدل اعتماد^۱ تبیین می‌کند. در مدل اعتماد «حجیت باور p برای من دلیلی است که باور داشته باشم p و این مسئله جایگزین همه دلایلی می‌شود که من برای باور به p داشته‌ام. نه اینکه به آن دلایل اضافه شود» (zagzebski, 2012: 5).

در گام دوم مدل اعتماد را باید در زمینه مسئله گواهی تبیین کرد. زیرا باورهای دینی از گواهی افراد موجود در سنت دینی حاصل می‌شود. بر این اساس مدل اعتماد در مسئله گواهی به این نحو پیاده می‌شود: «اینکه فردی چیزی را بیان کند یک دلیل قطعی است، برای باور به آن. ... زمانی که شما به من می‌گویید p، شما من را به اعتماد به خود دعوت می‌کنید و اگر من دعوت شما را بپذیرم، من به شما اعتماد کرده‌ام».

توضیح اینکه اعتماد من در سنت دینی خاص به افراد موجود در آن سنت، یک دلیل مستقل برای باور من به باورهای مورد اعتقاد آنهاست. نه اینکه گواهی این افراد به‌عنوان دلیلی در کنار سایر دلایل محسوب شود. باید یادآوری کرد که حجیت معرفتی در اندیشه خانم زاگزبسکی در اثر به‌کارگیری فضیلت اعتماد حاصل می‌شود. بر این اساس صرف اعتماد به افراد موجود در جامعه معرفتی دینی من، دلیلی برای توجیه باور من به باورهای آنهاست.

در گام سوم زاگزبسکی به دو مدل از این آشکارگی خداوند اشاره می‌کند. سپس با نقد این دو مدل مبنی بر اینکه فاقد اعتماد به حجیت آن سنت دینی است، مدل پیشنهادی خود را بیان می‌کند.

مدل اول اعتماد به گواهی سلسله‌ای از افراد است که در نهایت به آن منشأ اولیه تاریخی‌ای برمی‌گردد که خداوند بر او منکشف شده است. در فرایند مذکور این انکشاف به تدریج به نسل‌های بعدی منتقل شده است.

مدل دوم به تجربه شخصی افراد از خداوند برمی‌گردد. در این مدل به جای تأکید بر تجربه دیگران از خداوند، انسان با تعامل با امر الوهی به طور مستقیم وارد میدان می‌شود. این مدل در سنت مسیحی شواهدی دارد (zagzebski, 2012: 9).

او پس از تبیین این دو مدل بیان می‌کند که زمانی باور دینی یک فرد موجه است که صاحب باور بتواند به حجیت سنت دینی آن جامعه اعتماد کند. در حالی که در دو مدل مذکور چنین اتفاقی نمی‌افتد. «اعتماد من به سنت دینی، بیشتر از تجربه خود من است. زیرا تجارب من توسط تجارب دیگری محدود می‌شود» (zagzebski, 2012: 10).

این تأکید بر مدل اعتماد نشاندهنده اجتناب زاگزبسکی از قرینه‌محوری است. به این معنا که باورهای افراد دیگر، به عنوان قرینه و شاهد محسوب نمی‌شود. بلکه این اعتماد به افراد جامعه معرفتی دینی است که توجیه‌کننده باورهای دینی من به آن سنت دینی است. شایان ذکر است که برخی از معرفت‌شناسان این دیدگاه زاگزبسکی را نپذیرفته و مدل اعتماد و قرینه‌گرایی را قابل جمع می‌دانند (Benton, 2014: 10).

حجیت باورهای دینی در این نظام فکری، از طریق میل ذاتی انسان برای کسب صدق مستدل می‌شود. میل ذاتی برای صدق به طور خلاصه میلی در انسان است که بر اساس آن می‌خواهد اشیا را آن‌گونه که در جهان هستند، بشناسد. همه انسان‌ها چنین میلی را دارند. علاوه بر اینکه باو دارند که این میل قانع‌کننده^۱ است. اعتقاد به وجود چنین میلی و قانع‌کننده بودن آن، مستلزم پذیرش اعتماد به خود و دیگران است. در مواجهه با این مسئله، سه فرض وجود دارد:

- فرض اول جهانشمولی معرفت‌شناختی^۱

بر اساس این فرض، این حقیقت که فرد دیگری واجد یک باور است، برای من دلیلی خواهد بود که به آن باور، باور داشته باشم. شاید این دلیل با سایر دلایل دیگر ابطال شود، اما مهم این است که داشتن باور توسط دیگران، نشانه‌ای بر اعتبار آن باور است؛

- فرض دوم: خودمحوری معرفتی^۲

بر اساس این دیدگاه، اینکه فردی واجد یک باور است، شاید برای من دلیلی باشد تا به آن باور کنم؛ اما تنها به این شرط که من دلیلی برای قابل اعتماد بودن آن فرد داشته باشم. اگر من به باورهای دیگران توجهی نکنم، نه تنها کار معقولانه‌ای انجام نداده‌ام، بلکه گاهی خودم را از دستیابی به صدق محروم کرده‌ام؛ زیرا گاهی باورهای دیگران شاید در این امر مؤثر باشد. اما من باید مطمئن باشم که او منبع قابل اعتمادی در این حوزه از اطلاعات است؛

- فرض سوم: خودرأیی معرفتی^۳

در این فرض هرگز معقول نیست که باورهای دیگران را صرفاً به خاطر اینکه باورهای آنهاست، معتبر بدانیم. تنها روش معتبری که می‌توان تأثیر باور یک فرد را بر فرد دیگر پذیرفت، استدلال سقراطی است. یعنی هر کس می‌خواهد که من را نسبت به باورهای خودش قانع کند، باید استدلال بیاورد.

اعتماد به خود با دو فرض آخر سازگار نیست، زیرا ساختار باورهای ما ساختاری اجتماعی است و به همین دلیل اگر من به قوای عقلانی و عقاید خودم اعتماد داشته باشم، نمی‌توانم از اعتماد به دیگران خودداری کنم، زیرا تا وقتی عقاید دیگران در شکل‌گیری باورهای من مؤثر است، نمی‌توانم قابل اعتماد باشم، مگر اینکه آنها قابل اعتماد باشند (Zagzebski, True Family lecture: 6).

ریچارد فولی معتقد است که وجود شباهت‌های زیادی که میان تمام مردم جهان در همه

-
1. Epistemic universalism
 2. Epistemic egoism
 3. Epistemic egotist

زمان‌ها هست، برای من دلیلی است که به هر آنچه آنها باور دارند، باور کنم. پس «اعتماد به خود» من را به جهانشمولی شناختی می‌رساند. باور یک فرد را می‌توانیم بپذیریم تا وقتی که ابطال نشده باشد و قبل از آن لازم نیست که دربارهٔ قابل اعتماد بودن آن فرد، کار خاصی انجام دهم. شاید اعتماد من به بخشی از ویژگی‌های خودم، بیشتر باشد تا آن ویژگی‌هایی که دیگران بر اساس آن باور، به دست آورده‌اند. مثلاً من شاید نسبت به رفتار یک فرد، حس تنفیری داشته باشم. این رفتار در آن فرد ناشی از یک باوری است. پس من نسبت به آن باور که به این رفتار منجر شده هم، حس تنفر خواهم داشت و در این صورت تمایل کمتری دارم که به آن باور اعتماد کنم. در حالی که اگر نسبت به سبک زندگی فردی که باور آن فرد سبب ایجاد آن سبک شده است، حس تحسین داشته باشم، تمایل بیشتری به اعتماد به باور او دارم. پس اینکه باور یک فرد می‌تواند دلیلی برای اعتماد داشتن به باور او باشد، صحیح است؛ اما این دلیل می‌تواند با دیگر جنبه‌هایی از خود من که به آن اعتماد بیشتری دارم، ابطال شود.

بعد از تبیین این بحث خانم زاگربسکی، آن را با معرفت‌شناسی دینی تطبیق می‌کند. می‌توانیم سه فرض مطرح‌شده دربارهٔ اعتماد به خود را، دربارهٔ باورهای دینی نیز به کار بگیریم. - فرض اول) جهانشمولی معرفتی دینی: بر طبق این دیدگاه می‌توانیم به باورهای دینی افراد دیگر اعتماد کنیم؛

- فرض دوم) خودمداری معرفتی دینی: فردی که باورهای دینی خود را بر اساس قول دیگران می‌پذیرد، مشروط بر اینکه قراین خوبی برای قابل اعتماد بودن منبع آن داشته باشد.

- فرض سوم) خودرایی معرفتی دینی: فردی که هیچ باور دینی را بر اساس قول فرد دیگری نمی‌پذیرد. او باور به وجود خدا را بر اساس مقدمات مقبول می‌پذیرد و بر اساس استدلال قبول خواهد کرد. همچنین یک دین خاص هم، تنها زمانی که این شرط را برای همهٔ اصول خود داشته باشد، قانع‌کننده است. لذا برای برخی خداپرستی و برای برخی دیگر، الحاد پذیرفتنی است. همچنین شاید کسی هیچ‌کدام از این دو فرض برای او پذیرفتنی نباشد (Zagzebski, True Family lecture: 9).

خانم زاگربسکی معتقد است که باور دینی یک فرد می‌تواند برای من دلیلی باشد که آن

را بپذیرم. البته این دلیل شاید از طریق دیگر جنبه‌های من که به آنها اعتماد دارم، ابطال شود. همچنین اگر تعداد زیادی از افراد مستقلاً به این باور دینی باور داشته باشند، این امر اعتماد من را تقویت می‌کند. باور به وجود خدا در زمان حاضر، باوری جهانی است.

پس از «اعتماد به خود» می‌توان نتیجه گرفت که اینکه بسیاری از افراد در کل جهان در همه زمان‌ها به وجود خدا باور دارند، برای من دلیلی است که خودم به وجود خدا باور داشته باشم. البته این دلیل می‌تواند به واسطه سایر ابعاد دیگر من ابطال شود که به آنها بیشتر از آن ابعاد وجودی خودم (که مشترک با دیگران است) اعتماد دارم.

خلاصه استدلال

- هیچ فرد معقولی نمی‌تواند از اعتماد به عقاید و قوای عقلانی خود به‌طور کلی اجتناب کند؛
- اعتماد به عقاید و قوای عقلانی خود، به اعتماد به عقاید و قوای عقلانی دیگران منجر می‌شود؛
- با فرض شباهت همه مردم جهان در همه زمان‌ها، اعتماد به خود، به دیدگاه جهانشمولی معرفتی منتهی می‌شود؛
- جهانشمولی معرفتی معقول است، در نتیجه خودمختاری و خودرأیی معرفتی نامعقول است؛
- بر اساس مقدمه پیشین می‌توان گفت که جهانشمولی معرفتی دینی معقول است و خودمختاری و خودرأیی معرفتی دینی نامعقول خواهد بود؛
- اینکه بسیاری از مردم به خدا اعتقاد دارند، می‌تواند دلیلی برای من باشد که خدا وجود دارد. و اینکه بسیاری از افراد به نبود خدا اعتقاد دارند، دلیلی است بر اینکه خدا وجود ندارد. این دلایل می‌تواند با دیگر ابعاد مورد اعتماد وجودی ما، مثل حس تنفر یا حس تحسین ابطال شود؛
- برای برخی دلایل دسته اول ابطال‌ناشدنی است، در حالی که دلایل دسته دوم با دیگر ابعاد وجودی آنها ابطال می‌شود، یعنی آن ابعادی که برای آنها بیشتر قابل اعتماد

است، نسبت به وجوه اشتراک آنها با ملحدان. پس این افراد دلایل ابطال‌ناپذیر خوبی برای باور به وجود خدا دارند. پس در باور به وجود خدا معقول هستند؛

- کسانی که به وجود خدا اعتقاد ندارند، برعکس گروه اول هستند. یعنی دلایل وجود خدا برای آنها به واسطه آن ابعادی از وجود خودشان که نسبت به آنها اعتماد بیشتری دارند، ابطال می‌شود، یعنی آن ابعادی که با مؤمنان شریک هستند. پس آنها هم در انکار خدا معقول هستند.

اعتماد ما به باورهای دیگران، به آن جنبه‌هایی از وجود یک فرد بستگی دارد که آن فرد، به آن اعتماد بیشتری داشته باشد. بنابراین باورهای خدا باورانه بسیاری از مردم، برای آنهایی که خدا باوری بخش عمیقی از وجودشان است، معقول بوده، اما برای آنهایی که هیچ باور دینی ندارند، چنین نیست (Zagzebski, True Family lecture: 12).

حال سؤال اینجاست که طبق این استدلال، هر دو فرض باور و عدم باور به وجود خدا مساوی شدند. چگونه باید این مسئله را حل کرد؟

در پاسخ می‌توان گفت که آیا باور به وجود خدا یا انکار خدا، مستلزم این است که این افراد آن جنبه‌هایی از وجودشان را که بیشتر به آن اعتماد دارند، باید تغییر بدهند یا خیر؟ شاید این اشکال به دیدگاه خانم زاگزیسکی وارد شود که این معیار خیلی محافظه‌کارانه است. طبق این دیدگاه افراد لازم نیست باورها، نگرش‌ها و احساساتشان را تغییر دهند، در حالی که افراد زیادی هستند که قطعاً جهان‌بینی غلطی دارند، احساساتشان نامناسب است، ارزش‌های ضعیفی دارند و باورهایشان نادرست است. شاید خود من یکی از آنها باشم.

خانم زاگزیسکی در پاسخ به این اشکال بیان می‌کند که این نتیجه «اعتماد به خود» نیست. تنها روش معقول، تغییر تدریجی نیست. یک فرد شاید در یک لحظه، به یک تجربه واحد آن قدر اعتماد کند که همه باورها و تجاربی را که در طول حیات خود داشته است را کنار بگذارد (Zagzebski, True Family lecture: 11).

تحلیل و بررسی

در بررسی و تحلیل رویکرد خانم زاگزیسکی نسبت به معقولیت باورهای دینی، می‌توان به

نکات ذیل اشاره کرد: نکته اول اینکه آیا خانم زاگزبسکی در حل مسئله معرفت‌شناسی دینی، به مبانی و تعریف خود از معرفت‌شناسی فضیلت‌محور پایبند است یا خیر؟ مسئله دوم اینکه آیا پاسخ جدید ایشان کمکی به حل مسئله می‌کند یا خیر؟ در مورد این دو مسئله، نکات ذیل جای تأمل دارد:

- مفهوم حکمت عملی و تبعیت از الگوی فضیلت‌مند در آرای ایشان جایگاه مهمی دارند و اساساً مبنای اصلی معقولیت باور به‌طور کلی است. انتظار می‌رود که در تبیین معقولیت باورهای دینی این دو مؤلفه نیز نقش ایفا کنند. ضمن اینکه در بحث باورهای دینی، می‌توان معادلسازی‌های قوی‌تری را پیشنهاد کرد؛

- از آنجایی که مهم‌ترین وجه امتیاز رویکرد خانم زاگزبسکی از سایر رویکردهای فضیلت‌محور، معادل بودن فضایل معرفتی با فضایل اخلاقی است، توقع مخاطب این رویکرد در بحث معرفت‌شناسی دینی نیز مواجهه با فضایل معرفتی از جنس فضایل اخلاقی خواهد بود. لذا اشاره به فضایی از جمله «اعتماد به خود» نمی‌تواند امتیاز ویژه این رویکرد نسبت به سایر رویکردهای برون‌گرا محسوب شود؛

- نویسنده به تاسی از مشرب فیلسوفان تحلیلی، روش تبیین و توضیح را در تمامی مراحل نظریه‌پردازی فضیلت‌محور به‌کار گرفته است. لذا احتمالاً در پاسخ به اینکه فضیلت «اعتماد به خود» به‌نوعی همان جهانشمولی معرفتی را در دل خود دارد، به اصالت روش خود اشاره خواهد کرد. مخالف این دیدگاه می‌تواند اعتراض کند که ترجیح فرض جهانشمولی معرفتی نسبت به دو فرض مخالف خود، هیچ دلیل معقولی ندارد؛ زیرا نتیجه طبیعی پذیرش فضیلت اعتماد به خود است. از این منظر خانم زاگزبسکی نمی‌تواند پاسخگوی این اعتراض باشد؛

- خانم زاگزبسکی در پاسخ به اشکال برابری فرض وجود خدا و عدم خدا، هر دو فرض را به‌نوعی معقول می‌داند. پایبندی فرد به باور خود را به این منوط می‌داند که جنبه‌های دیگر باوری و وجودی ما که خلاف باور اول هستند، غالب نباشد. تغییر باور تنها زمانی حاصل می‌شود که این موازنه تغییر کند و معادله جابه‌جا شود. خانم زاگزبسکی برای تقویت نظریه خود، باید به این سؤال پاسخ دهند که در چه شرایطی می‌توان از فضیلت

اعتماد به خود دست برداشت و این معادله را جابه‌جا کرد. به نظر می‌رسد اعتماد به خود، به‌عنوان یک فضیلت پایه آن‌قدر قوی است که هرگونه دلیل مخالفی را می‌توان به نفع آن، از میدان بیرون کرد. همچنین حس تنفر یا حس تحسین نسبت به دیگری که در بخشی از سخنان ایشان به‌عنوان عامل تعیین‌کننده در این مسئله معرفی شده است را نمی‌توان توجیه خوبی تلقی کرد. زیرا بر طبق مبانی این رویکرد، دو مورد مذکور از رذایل معرفتی هستند و نمی‌توان با غلبه رذیلت اخلاقی بر فضیلت اخلاقی، باور تولیدشده را موجه دانست.

- فضیلت اعتماد به خود، دو بعد دارد. اعتماد به خود از آن جهت که فردی از افراد انسانی است. در این صورت می‌توان به صحت قوای شناختاری انسان حکم کرد. اما اگر منظور شخص خاصی از انسان باشد، در صحت قوای شناختاری او می‌توان تردید کرد؛ زیرا خطاهای شناختاری و معرفتی افراد مختلف انکارناپذیرند. نظریه خانم زاگربسکی باید تبیین خوبی برای این مسئله در نظر بگیرد؛

- شایسته است در معرفت‌شناسی دینی فضیلت‌محور با رویکرد اخلاقی، فضایی معرفتی مطرح شود که معادل‌های اخلاقی واضح‌تری داشته باشد. فضیلت مذکور در مقاله، این هدف را تأمین نمی‌کند؛

- مسئله دور معرفتی از مهم‌ترین مسائل پیش‌روی معرفت‌شناسان فضیلت‌محور است. این رویکرد معرفت‌شناختی هم نمی‌تواند نسبت به ارائه موضعگیری قوی در مقابل این مشکل بی‌تفاوت باشد. به هر حال پاسخ به این سؤال که آیا توجیه باور بر اساس فضیلت اعتماد به خود، صحیح است؛ در حالی که خود این فضیلت بر مبنای باورهای ما به‌عنوان فضیلت معرفتی پذیرفته شده است؛

- به نظر می‌رسد که این رویکرد بر اساس مبانی خود، تبیین سازگاری را درباره توجیه باورهای دینی ارائه کرده، اما بدیهی است که با تمامی اشکال‌هایی که رویکردهای برون‌گرا با آن مواجه هستند نیز، مواجه خواهد بود. به عبارت دیگر در صورتی می‌توان از نقش موفق این رویکرد در حل مسائل معرفت‌شناسی دینی دفاع کرد که موفقیت آنها، در مقابل رقبای معرفت‌شناختی اثبات شود.

کتابنامه

۱. زاگزبسکی، لیندا (۱۳۹۲). معرفت‌شناسی، ترجمه کاوه بهبهانی، تهران: نی.
2. Benton, M ;(2014). *Believing on authority*. European journal for philosophy of religion, December, p 1-14.
3. DePaul, M; Zagzebski, L ;(2003). *Ethical and Intellectual Virtue: Perspectives from Ethics and Epistemology*, Oxford: Clarendon Press.
4. Plantinga, A ;(1982). The Reformed Objection to Natural Theology. *Christian Scholar Review*, 11(3), p 196.
5. ———(2000). *Warranted Christian Belief*, New York: Oxford University Press.
6. Zagzebski, L ;(1993). *Religious Knowledge and Virtues of the Mind*, in *Rational Faith: Catholic Responses to Reformed Epistemology*, University of Notre Dame Press, 199-225.
7. ———(2010). *Exemplarist virtue theory*, *Metaphilosophy*, 41(1-2), 41-56.
8. ———(2012). *Religious Authority*, in: *Epistemic Authority: A Theory of Trust, Authority, and Autonomy in Belief*, Oxford University Press; 181-203
9. ——— (2013) *A Defense of Epistemic Authority*, *Res philosophica*, 90(2),293-306.
10. ——— (2001). *A virtue epistemology: essays on epistemic virtue and responsibility*, Oxford: Oxford University Press.
11. ———(1997). *Virtue in Ethics and Epistemology*, *Proceedings of the American Catholic Philosophical Association*, 71, 1-17.
12. ———(2000). *From Reliabilism to Virtue Epistemology*, *the Proceedings of the Twentieth World Congress of Philosophy*, 5, 173-179.
13. ——— Is it reasonable to believed God? True Family lecture, St. Thomas More, 6-20.
14. ———(1996) *Virtues of the Mind: An Inquiry into the Nature of Virtue and the Ethical Foundations of Knowledge*, Cambridge: Cambridge University Press.